

رهیافت قرآنی علامه طباطبایی در تبیین مفهوم اجابت دعا

حسن سجادی پور*^۱، محمدجواد دکامی^۲، اکبر عروتنی موفق^۳، محمدعلی ایزدی^۴

بازنگری مقاله: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰

دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۱/۰۱

انتشار مقاله: ۱۴۰۱/۱۲/۲۷

پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱۲/۰۵

چکیده

دعا یکی از مفاهیم مهم دینی، و از جمله کنش‌های قلبی و قالبی انسان موحد برای رفع نیازها، خروج از نقص‌ها و اوج‌گیری به سوی کمال است. عالمان اسلامی در تحلیل ابعاد مختلف دعا، به مدد آیات و روایات، کوشش‌ها نموده و نکته‌سنجی‌ها داشته‌اند. در میان جنبه‌های مختلف دعا، تبیین دقیق مفهوم اجابت که در واقع ثمره دعا و علت غایی آن است، از اهمیت بسیاری برخوردار است. علامه طباطبایی، با رهیافتی قرآنی، مفهوم اجابت دعا را بر بستر معارف وحیانی و ذوق فلسفی و عرفانی، و در بافتار باور به نظام احسن که محفوف به روابط علی در شبکه اسباب می‌باشد، موشکافانه به بحث نشسته است. در رهیافت قرآنی علامه، و بر اساس مبانی عقلی و نقلی، پروردگار متعال، ذاتی است همواره مُعطی و مُجیب که هیچ‌گونه مانعی از جانب او برای اجابت دعا متصور نیست. در این صورت جای این پرسش باقی است که چرا همواره و بدون تخلف دعای داعیان را به اجابت نمی‌رساند؟ پاسخ تحلیلی این موضوع به‌طور عمده منوط به بررسی منشأ نیازورزی و دعای انسان است که آیا خاستگاهی فطری و توحیدی دارد، یا منشأی توهمی و اسباب‌گرا. علامه با ترسیم دقیق نظام اسباب و در عین حال نفی کلی استقلال از آن، و نیز با تبیین چیستی نیازهای فطری انسان، ثمره دعا با خاستگاه نخست را اجابت قطعی، و دستاورد دومی را اجابتی ممکن و محتمل، و نه ضروری و قطعی، دانسته است.

واژگان کلیدی: اجابت دعا، قرآن، علامه طباطبایی.

۱- استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه بوعلی سینا، همدان (*نویسنده مسئول) h.sajjadipour@basu.ac.ir

۲- استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه بوعلی سینا، همدان Dakami@basu.ac.ir

۳- دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه بوعلی سینا، همدان A.orvatimovaffagh@basu.ac.ir

۴- استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه بوعلی سینا، همدان m.izadi@basu.ac.ir

۱. طرح مسأله

هندسه دعا در معارف اسلامی، مبتنی بر نیازمندی بیکران انسان به رابطه با خداوند است. در این سپهر معرفتی، هرچقدر انسان خویشتر را نیازمندتر بداند و بیابد، و در این نیازش به خدا رجوع کند، حقیقت انسانی او شکوفایی بیشتری پیدا می‌نماید. در نتیجه، اساس دعا نیاز است و نیاز، همواره رافع نیاز می‌خواهد. به بیان دیگر، رافع نیاز بندگان، رابطه با خداست، و این رابطه به‌طور تکوینی در قالب دعا تعریف شده است. در این میان، اگر آدمی نیازمندی خود را درک نکرد و به حبل المتین دعا نیاویخت، قدر و وزنی در پیشگاه پروردگار نخواهد داشت: قُلْ مَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (فرقان: ۷۷).

در میان ابعاد و جوانب مختلف مسأله دعا، موضوع اجابت نقشی غایی و محوری دارد. خداوند صاحب اسم‌المجیب است و این گویای پاسخ لاینقطع و تکوینی او به درخواست‌های فطری آفریده‌هاست: يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (الرحمن: ۲۹)؛ وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ (ابراهیم: ۳۴). اما درباره انسان، موضوع متفاوت است. او در تشخیص نیاز حقیقی از غیرحقیقی و نیز در شناخت رافع نیاز حقیقی از غیر آن، در معرض خطای شناختی و تشخیصی است؛ و بدین ترتیب ممکن است به چیزی احساس نیاز کند که اساساً به آن نیازی ندارد و فطرتاً آن را نمی‌خواهد، و یا اینکه به‌جای دعا به درگاه رافع حقیقی نیاز و دل سپردن به او، به هزارتوی شبکه اسباب و سائط، که از خود استقلال ندارند پناه برده و عرض نیاز به درگاه اسباب ببرد، و از خدایی که در این نزدیکی است و خود سلسله‌جنبان اسباب است، غافل و دور گردد، و با این همه، منتظر اجابت دعا بماند!

آنچه در پژوهش حاضر مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت، جوانبی از مسأله اجابت دعا در منظومه فکری علامه طباطبایی است. دقت‌ورزی همه‌جانبه صاحب‌المیزان در بیان مفهوم بنیادین دعا و تبیین حکیمانه آن، تصویری منطقی و معقول از این مقوله قرآنی به‌دست داده است. در ادامه بحث، به چستی، اهمیت و جایگاه دعا خواهیم پرداخت؛ سپس چکیده‌ای از آرای علامه درباره نظام اسباب و روابط علی بین پدیده‌ها را به بحث می‌نشینیم و آنگاه رهیافت قرآنی ایشان در تبیین مفهوم اجابت دعای بندگان و سازوکار اجابت دعا را مورد واکاوی و تحلیل قرار خواهیم داد.

۲. چستی، اهمیت و جایگاه دعا

دعا به لحاظ واژگانی خواندن و کسی را صدازدن است (ابن‌فارس، ماده دعو) و حقیقت دعا جز روآوردن به خداوند و درخواست از رحمت بیکران او نیست. اهمیت و جایگاه دعا تا بدانجاست که

خداوند به بنده‌ای که در بند دعا نیست، وقعی نمی‌نهد و برای او وزنی قائل نمی‌شود: قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (فرقان: ۷۷) و کسی را که مستکبرانه از دعا روگرداند، سرانجام به دوزخ می‌کشاند (غافر: ۶۰). در روایات اهل بیت (ع) از دعا با تعابیری لطیف و پرمغز یاد شده است: سلاح مؤمن، ستون دین، نور آسمان‌ها و زمین، مغز عبادت، کشف اجابت، سپر مؤمن و ... (کلینی، ج ۲، ص ۴۶۸؛ مصباح‌المتجهد، ج ۱، ص ۲). برای فهم جامع دعا و دریافت مفهوم گسترده آن در قرآن و سنت، می‌توان از واژه‌های همنشین دعا همچون ذکر، مسألت، استعاده، تبتل و تضرع و ... (ن ک: کلینی، ج ۴، ص ۲۲۹) نیز به عنوان مکمل معنایی دعا سود برد. از نظرگاه صاحب‌المیزان، دعا آن است که از قلب برخیزد و زبان فطرت که دروغی در کارش نیست آن را طلب کند، نه اینکه تنها با زبان سر باشد که به هر طرف (به دروغ و راست و شوخی و جدی و حقیقت و مجاز) می‌چرخد (طباطبایی، ج ۲، ص ۴۵). البته شمول این تعریف، دعای تکوینی را نیز دربرمی‌گیرد. در برخی آیات قرآن از درخواست بدون زبان، و دعای بدون مقال یاد شده است؛ نظیر این دو آیه: وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ (ابراهیم: ۳۴) و از هر چیزی که به سبب نیازتان به آن از او خواستید به شما عطا کرد. وَ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (الرحمن: ۲۹) هر که در آسمان‌ها و زمین است از او درخواست حاجت می‌کند.

۳. نظام اسباب و مکانت دعا

برای فهم جایگاه و کارکرد دعا در نظام احسن الهی، شناخت زیرنظام اسباب و مسببات از اهمیتی ویژه برخوردار است. در اندیشه علامه، خداوند میان همه موجودات پیوندهایی شبکه‌گون و تغییرناپذیر قرار داده است. به تعبیری دیگر، برای هر حادثی مادی که در هستی خود به خداوند استناد و نسبت دارد، مجرای مادی و طبیعی وجود دارد که فیض الهی از آن طریق به آن موجود می‌رسد. آیاتی از قرآن گویای این مطلب است، مانند آیه: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (طلاق: ۳) کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است، و خدا فرمان و خواسته‌اش را به هر کس که بخواهد می‌رساند؛ یقیناً برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است (طباطبایی، ج ۱، ص ۱۱۹).

با این وجود، علامه تصریح می‌کند که خداوند مقهور نظام اسباب و وسائط نیست و تمامی پیوندهای سببی بین موجودات مانند خود موجودات، ملک‌الخدای تعالی است (همان، ص ۱۲۱). این پیوندهای شبکه‌ای در نظام سببی نیز مطیع و منقاد پروردگار هستند؛ چنانکه در اموری همچون سرد شدن آتش بر ابراهیم (ع) و ازدهاشدن عصای موسی (ع) پیداست، سببیت بخشیدن به اسباب در کف اراده و خواست



اوست. به جهت همین سلطه و قاهریت است که برخی حکما گفته اند لطیف تر آن بود وقتی خداوند از موسی (ع) درباره چستی آنچه در دست اوست پرسید، او پاسخ می داد: هرآنچه تو بخواهی!

بدین ترتیب علامه در عین حال که به هیچ روی علیت را منکر نمی شود، ولی با استناد به مشیت مطلقه الهی، ما را از زمامداری مطلق خداوند نسبت به زنجیره علتها آگاه می سازد و هشدارمان می دهد که در پس پرده و در ورای هر رابطه آشکار و نهان و در آن سوی شبکه علل ناقصه، تنها خداوند است که علت تاّمه و حقیقی است و زمام همه علل به دست اوست؛ چنانکه: «به هر جا و به هر نحو که بخواهد به حرکتش درمی آورد. در نتیجه، میان موجودات، علیت حقیقی و واقعی هست، اما نه به آن نحوی که از ظواهر موجودات و بحسب عادت در می یابیم - که مثلاً همه جا سرکه صفرائبر باشد -، بلکه به نحوی دیگر است که تنها خدا بدان آگاه است» (همان، ص ۱۲۱). دلیل روشن این معنا آن است که می بینیم فرضیات علمی موجود، از تعلیل همه جوانب حوادث هستی ناتوان هستند.

به باور علامه هرگاه آدمی به درکی راقی از علت حقیقی پدیده ها نایل آید، این را وجدان کرده و خواهد یافت که نظام هستی به هیچ روی از زنجیره علل و اسباب تخطی نمی کند. مستند قرآنی این ادعا آیات قدر است که به صراحت گویای این حقیقت است: وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (حجر: ۲۱) و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزانه هایش نزد ماست و آن را جز به اندازه معین نازل نمی کنیم؛ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (قمر: ۴۹) ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم؛ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (فرقان: ۲) و هر چیزی را آفریده و آن را به اندازه قرار داده، اندازه ای درست و دقیق؛ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَ الَّذِي قَدَرَ فَهَدَى (اعلی: ۲-۳) آنکه آفرید، پس درست و نیکو گردانید و آنکه اندازه قرار داد و هدایت کرد. به باور علامه این آیات گویای آن است که هر چیزی از ساحت اطلاق به ساحت و مرحله تعین و تشخص نازل می شود، و این خداست که با تقدیر و اندازه گیری خود، آنها را نازل می سازد (همان، ص ۱۲۲).

اکنون به پرسشی که در آغاز بحث طرح شد برمی گردیم و آن اینکه با وجود گزاره های قرآنی و روایی مبنی بر ترغیب بندگان به دعا و وعده اجابت به آنان، همچون آیه قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر: ۶۰)، چرا همواره و بدون تخلف، دعای داعیان به اجابت نمی رسد؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است به تحلیل خاستگاه دعا و رویکرد انسان داعی پردازیم.

۴. خاستگاه دعا و رویکرد داعیان

مهم‌ترین رکن دعا، انقطاع از غیر خداست، و چنانکه از طریق عقل و نقل به دست می‌آید، کسی جز خداوند توانا نمی‌تواند رافع نیاز آدمی باشد. در حدیثی قدسی آمده است: بی‌تردید امید هر مؤمنی را که جز به من امید بندد، ناامید می‌کنم (مجلسی، ج ۹۴، ص ۹۵). نیز در حدیث قدسی دیگری می‌خوانیم: هر گاه کسی به جای تکیه به من، به مخلوقی رو آورد، اسباب و علل آسمانی و زمینی را بر او مسدود سازم، آنگاه اگر بخواندم، اجابتش نخواهم کرد و اگر کسی به جای روی آوردن به دیگران، به من تکیه کند، خود ضمانت می‌کنم که آسمان و زمین روزی اش دهند. چنین کسی اگر دعایم کند، اجابتش می‌کنم (ابن فهد حلی، ص ۱۳۶).

با وجود توجه علامه به سهم نظام اسباب در انجام امور عالم و بیانات موشکافانه‌اش از وجود پیوندهای علی در این نظام، گرفتار توهم استقلال این شبکه و اجزای آن نشده، و همواره زمام امور را در دست اراده و قدرت الهی دانسته و از اینکه سنت اداره و تدبیر امور از مجرای علل و اسباب، ما را از مسبب الاسباب غافل سازد، برحذر می‌دارد. به باور صاحب المیزان، اسباب وجودی، سببیت را از خود ندارند و مستقل در تأثیر نیستند، و مؤثر حقیقی جز خدای قاهر نمی‌باشد که در این باره فرموده: *أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ (اعراف: ۵۴)؛ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (بقره: ۱۰۷)؛ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (نساء: ۷۸)* و آیات دیگر که همه دلالت دارند بر اینکه هر چیزی مملوک محض خداست و کسی در ملک عالم شریک خدا نیست. خدا می‌تواند هر گونه تصرفی که بخواهد و اراده کند در ملک خویش انجام دهد و کسی نیست که در چیزی از عالم تصرف نماید مگر بعد از اجازه پروردگار؛ و البته او به هر که بخواهد اجازه تصرف می‌دهد. با این وجود همان شخص نیز مستقل در تصرف نیست، بلکه تنها در حیطه معینی اجازه دارد؛ چنانکه می‌فرماید: *قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ، وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ (آل عمران: ۲۶)* (طباطبایی، ج ۱، ص ۱۲۳).

ترسیم چنین تصویری از نظام اسباب در اندیشه قرآنی علامه طباطبایی، گویای آن است که هرچند ظهور اراده الهی تنها از مسیر اسباب صورت می‌گیرد و تخلف از آنها عقلاً پذیرفته نیست، و اگر بنده‌ای به درگاه خداوند رو آورد و اظهار نیاز نماید، خداوند از راه اسباب و علل ظاهری، رافع نیاز او می‌شود، لیکن از این سو، لازم است بندگان نیز به گاه دعا و اظهارنیاز، از حصار تنگ نظر به اسباب فراتر رفته و تنها به فالعیت الهی چشم داشته باشند.

اهمیت این موضوع خود را در تحلیل مسأله «اجابت دعا» آشکارتر می‌سازد. علامه در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره، پس از بیان مفهوم دعا و اهمیت و جایگاه آن، به اجمال درباره چپستی و چگونگی اجابت دعا



بحث می‌کند و در واکاوی این موضوع، از دوگونه دعا و اظهارنیاز سخن می‌گوید: دعای فطری (قلبی) و دعای توهمی (زبانی) که هر یک خاستگاه و حکمی دارد.

۵. اجابت و گونه‌های دعا

واژه اجابت از ماده «جوب» به معنای شکافتن و نفوذ کردن و اثرگذاری است، که گاه در معنایی مادی مانند «جاب الصخره» یعنی سنگ را سوراخ کرد، به کار می‌رود و گاه در مفهومی معنوی، همچون کلمه «جواب» که معنای آن، پاسخ سخن یا مقابله‌ای عملی است که در طرف مقابل اثر گذارد و در دلش نفوذ کند (راغب اصفهانی، ماده جوب). گفتنی است در تفسیر مجمع‌البیان واژگان اجابت و استجابت به یک معنا گرفته شده است (طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۹).

اجابت، فعل خداوند است و محتوای دعا خواسته مشروعی است که با ظهور این فعل الهی به ثمر می‌نشیند (جوادی‌آملی، ج ۹، ص ۴۰۱). خداوند مَنان همواره در متن هستی با اسمای خود از جمله اسم «المُجِيب» در تجلی است و اجابت او لاینقطع در حال تجدد است. هر موجودی، هرچند قوی، برای اجابت شرط و مانع دارد، جز خداوند متعال که فاعلیت او متوقف به هیچ شرطی نیست. او -جَلَّ و علا- «دائِمُ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّةِ» است و در وجودش بخل و کاستی راه ندارد که گاه اجابت کند و گاه نه، بلکه این انسان است که نزول و صعود دارد و به مرتبه اجابت الهی بار می‌یابد یا نمی‌یابد؛ وگرنه اجابت پروردگار همواره به راه است و بسته به عمق و ژرفای دعای بندگان و چگونگی اظهارنیاز آنان به بارگاه الهی، اجابت نیز متفاوت خواهد بود.

قرآن در برخی آیات از اجابت دعای بندگان از سوی خداوند یاد کرده است؛ آیاتی همچون: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي (بقره: ۱۸۶)؛ وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر: ۶۰)؛ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ (آل عمران: ۱۹۵). در این میان، آیه ۱۸۶ سوره بقره، در تبیین زوایای مختلف مسأله دعا برجسته‌تر و دارای تفصیل بیشتری است. هرچند مفسران درباره چگونگی و چند و چون اجابت دعا در این آیه سخن گفته‌اند، اما علامه طباطبایی نکته‌سنجی‌های متفاوتی داشته و آیه مزبور را در افاده مضمون، دارای بهترین اسلوب و لطیف‌ترین و زیباترین معنا برای دعا دانسته است (طباطبایی، ج ۲، ص ۴۱). ایشان با عنایت خاص به فراز «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» در این آیه، به تحلیل شرایط اجابت دعا پرداخته و دعا را بر دو گونه فطری و توهمی دانسته است.

۱-۵. نیاز و نیازنما

چنانکه عبارت «أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ» در آیه مورد بحث گویاست، برای تحقق اجابت پروردگار، دعا باید محقق گردد و از ژرفای جان آدمی، نیاز و خواست بجوشد، و پیداست اگر خواستی نباشد، اجابتی هم در کار نخواهد بود. از بیانات علامه استفاده می‌شود که این عبارت قرآنی در دو سطح قابل تحلیل و بررسی است:

الف) دعا باید حقیقی بوده و منشأ و خاستگاه آن، فطرت و قلب باشد و نه زبان. یعنی پیش از حرکت زبان، قلب به جوشش و طلب آید؛ چنانکه در روایات متعددی، رویکرد فطری و توجه قلبی در دعا، شرط اجابت آن شمرده شده است (ن.ک: کلینی، ج ۱، ص ۴۷۳).

ب) فطری بودن دعا محدود به این سطح از معنا (همراهی زبان و قلب در دعا) نبوده، لایه عمیق‌تری نیز دارد؛ و آن اینکه هرگاه دعا از سر نیاز حقیقی و نه نیازنمایی اظهار شود، اجابت خواهد شد. از همین روست که خداوند همه نیازهای تکوینی آدمی را هرچند به زبان نیاورد، اجابت می‌فرماید. آیه «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» (ابراهیم: ۳۴) گویای این است که انسان‌ها در نعمت‌هایی که به زبان درخواست نکرده‌اند ولی ذات خود را محتاج آن دیده‌اند، حقیقتاً داعی و سائل هستند و این دعا و مسألت آنها به زبان فطرت (زبان استعداد) بوده است؛ مانند اینکه بدن و نظام روحی ما، بقای ما را می‌خواهد؛ این خواست و دعای باطنی، تا آنجا که مانع دیگری در میان نباشد، روا شده است. آیه «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹) نیز این معنا را به نحو گویاتری بیان می‌کند (طباطبایی، ص ۴۶). بدین ترتیب در اینجا با دوگانه نیاز و نیازنما روبرو هستیم. در بسیاری موارد، اصل نیاز داعی، ریشه در حقیقت ندارد و اساساً نیاز او نیست ولی او آن را نیاز خود می‌پندارد؛ در این گونه موارد امر بر دعا کننده مشتبه شده و او مثل کسی است که خبر ندارد خواسته‌اش نشدنی است، و از روی جهل همان را درخواست می‌کند، یا کسی که حقیقت امر را نمی‌داند، و اگر بداند، هرگز آنچه را می‌خواست، درخواست نمی‌کرد؛ مثلاً اگر می‌دانست بهبودی فرزندش چه خطرهایی برای او در پی دارد هرگز دعا نمی‌کرد؛ حال که از سر جهل به حقیقت موضوع دعا کرده، مستجاب نخواهد شد» (همان، ص ۴۵ و ۴۶). حقیقت دعا وقتی محقق می‌شود که نیایش کننده مصلحت حقیقی خود را طلب کند. داعی که در آن نیایش گر مایه هلاکت خود را بخواهد، ظاهری است نه حقیقی؛ مانند کسی که در حال غضب از خدا طلب مرگ می‌کند. دعا وقتی مستجاب است که حقیقی باشد؛ یعنی انسان واقعاً آن را طلب کند و البته انسان جز مصلحت واقعی خود چیزی نمی‌طلبد از این رو اگر به او بگویند که خواسته‌ات به صلاح تو نیست و مثلاً فرزندی که از خدا طلب می‌کنی کافر می‌شود و تو را نیز با خود به جهنم می‌کشاند یا ثروتی که می‌خواهی مایه عذاب تو می



شود، هرگز چنین خواسته‌ای نخواهد داشت. کسی که با تضرع و زاری چیزی را می‌طلبد که به سودش نیست، ظاهراً اشک می‌ریزد نه باطناً، زیرا بر فرض روشن شدن باطن آن خواسته، هرگز اشک نمی‌ریزد و هیچ‌گاه آن را نمی‌خواهد؛ مانند کودکی که از بیماری مزمن خود بی‌اطلاع است و با اشک و ناله غذای زیان‌بار می‌خواهد و اگر خردمند بود و از باطن خواسته خود آگاه می‌بود، هیچ‌گاه آن را نمی‌خواست و برای آن اشک نمی‌ریخت. از این رو شایسته است انسان در دعا چیزی را به خدا پیشنهاد ندهد و تعیین تکلیف نکند؛ و اگر در برخی روایات آمده که هرچه لازم است از خداوند درخواست کنید مقصود خواسته همراه با عنوان خیر است، زیرا چه بسا خواسته‌ای که به صلاح نباشد: وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (بقره: ۲۱۶)؛ (جوادی آملی، ج ۹، ص ۴۰۹). و اینکه در روایات توصیه شده حتی نمک غذایتان را از خدا بخواهید، برای بیان روح عبودیت و بندگی است و با پیشنهاد دادن به خدا و اصرار بر خواسته خود که خلاف ادب دعاست فرق دارد. بر همین اساس اولیای خاص الهی که تسلیم محض خدایند، دعاهایشان برخاسته از تأدب و تعبد است و هرگز گله و شکایت نمی‌کنند و مقصود مهم آنها از دعا و عبادت، با خدا سخن گفتن است.

بدین ترتیب، دعا و درخواست فطری از خداوند هرگز بدون اجابت نخواهد بود. درباره پیامبران و معصومان (ع) گفتنی است که زبان آنها با زبان فطرتشان به طور کامل تطابق دارد و از این رو دعای آنها قطعاً به اجابت می‌رسد، اما حتی یک مؤمن نیز ممکن است به زبان چیزی بخواهد که زبان فطرتش بدان گویا نیست. در اینجا اصل دعا که «رابطه» با حق تعالی است محقق شده، ولی خواسته و دعای او، نیاز حقیقی و منطبق بر مصلحتش نیست. پس ملاک اجابت، زبان قال نیست، بلکه ملاک اجابت آن چیزی است که وجود و جان داعی آن را طلب می‌کند. یعنی خواست زبانی باید با طلب وجودی او و نیاز حقیقی‌اش تطابق داشته باشد. در صورتی که این همسانی نباشد، یعنی تقاضای حقیقی داعی چیزی باشد و زبان سر او به جهت وهم و شناخت غلط چیز دیگری تقاضا کند، آنچه به زبان وی جاری می‌شود اجابت نمی‌شود، زیرا این خواست مطابق با وهم و کذب بوده و نیاز واقعی نیست.

۲-۵. از تعلق تا انقطاع

کریمه «إِذَا دَعَانِ» در آیه پیش گفته گویای آن است که آدمی نباید به زبان از خداوند درخواست کند، و در دل، همه امیدش به اسباب و یا امور وهمی باشد که به خیال او در زندگی‌اش مؤثرند. مراد از اسباب، اعم است از اسبابی که خداوند در نظام تکوین ایجاد کرده و اسبابی که توهمی و اعتباری‌اند؛ مانند ثروت،

ریاست و حسب و نسب. داعی باید نگاه از این اسباب برگیرد و چشم به آن ذات سبب‌ساز بدوزد و بدون این رویکرد نباید به انتظار اجابت بنشیند. آن خدایی که دعا را به هدف اجابت می‌رساند، کسی است که شریکی ندارد و خدایی که کارها را با شراکت اسباب انجام می‌دهد، خدای مُجیب نیست (نک: طباطبایی، ج ۲، ص ۴۶). روایت قرآن از بیداری غفلت‌زدگان در بزنگاه‌های خطر، و دل بریدن آنها از دستاویز وهم‌آلود اسباب، تأیید دیگری بر این معناست: قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (انعام: ۶۳-۶۴)؛ بگو چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا نجات می‌دهد؟ در حالی که او را برای نجات خود با زاری و در خفا به کمک می‌طلبید؛ و می‌گویید اگر ما را از این تنگناها و مهلکه‌ها نجات دهد، بی تردید از سپاس‌گزاران خواهیم بود. بگو خدا شما را از آن سختی‌ها و از هر اندوهی نجات می‌دهد، باز شما به او شرک می‌ورزید و به ناسپاسی می‌گرایید.

این آیات گویای آن است که انسان همواره در مقام قلب و فطرت، خداوند را رافع نیاز می‌داند و عرض نیاز به درگاه او می‌برد، اما به گاه استغراق در نعمت و رفاه‌زدگی، دل به اسباب می‌بندد و آنها را شریک خدا می‌گیرد و خویشتن خدایی‌اش را به شرک می‌آلاید. انسان تا وقتی روی از پرستش اسباب برتابد، و از نگاه استقلالی به سبب‌ها نرهد، و به مؤثر حقیقی نگراید و کلید اجابت را در کف قدرت او نبیند، دعایش به هدف اجابت نمی‌نشیند. باری، هرچند اجابت از طریق اسباب و وسایل صورت گیرد، ولی داعی نباید از اسباب درخواستی داشته باشد. باید فقط از خدا بخواهد. جمله «وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره: ۱۶۶) تعبیری از روز قیامت است که در آن روز انسان پی‌می‌برد که سببیت اسباب اصالتی نداشته است. بنابراین هرگاه برای داعی انقطاع حاصل شد، اجابت دعای او قطعی است، ولی اگر انقطاع نبود و توجه به اسباب در میان بود، اجابت منتفی است و یا حداکثر، امکان (و نه ضرورت) تحقق دارد.

در قرآن کریم از انقطاع که همان دل‌کندن از اسباب است، به اضطرار تعبیر شده: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاً وَ يَكْشِفُ السُّوءَ (نمل: ۶۲). این آیه که به آیه اضطرار معروف است، به منزله شرح جمله «إِذَا دَعَانِ» است؛ یعنی اگر کسی حقیقتاً خدا را بخواند، مانند غریقی که تکیه‌گاهی جز خدا ندارد، به‌یقین دعایش مستجاب است. از دیدگاه برخی مفسران، این آیه در مقام استدلال است؛ نه در مقام تقسیم داعیان به مضطر و غیرمضطر، تا پیام آن این باشد که مضطر را خدا جواب می‌دهد و غیرمضطر را دیگری؛ زیرا هر دو را خدا جواب می‌دهد. البته مضطر می‌فهمد و تصدیق می‌کند که فقط خدا جواب می‌دهد، ولی غیر مضطر یا هرگز نمی‌فهمد یا فهمی شرک‌آلود دارد و برای غیر خدا هم سهمی قائل است. انسان موحد واسطه را صرفاً مجرای فیض خدا می‌داند و می‌گوید: الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ



يَسْقِينِ وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهَوَّ يَشْفِينِ (شعرا: ۷۸ - ۸۰) و اگر نعمتی به او رسید، فقط از خدا می‌داند (جوادی‌آملی، ص ۴۱۶). همه انسان‌ها به معنای واقعی کلمه مضطر هستند، ولی کسی که به اضطرار خویش واقف نیست، اعتماد و امیدش به امور دیگر مانند درآمد کسب و کار و اعتبار بانکی است و هنگام نیاز در حقیقت آنها را می‌خواند نه خدا را؛ اما کسی که اضطرار خود را فهمیده یا در وضع ویژه‌ای قرار گرفته که همه درها را به روی خود بسته می‌بیند، تنها خدا را می‌خواند و فقط از او استعانت می‌جوید (همان، ص ۴۱۷).

باید دانست حالت انقطاع و کنار نهادن سبب‌ها و اوها و پندارها، امری صفر و صدمی نیست بلکه امری تشکیکی و دارای مراتب بوده و هر مرتبه از آن اجابتی را به همراه دارد؛ یعنی چنین نیست که همواره شخص داعی یا تماماً به اسباب نظر داشته و یا به‌طور کامل از آن منقطع شده باشد؛ بلکه مراتب میانی هم وجود دارد که شخص داعی از بخشی از اسباب و نه همه آنها قطع امید نماید و با خلوص بیشتری نیاز خود را به درگاه الهی عرضه نماید. بی‌تردید در این میان، صاحبان عصمت (ع)، از بالاترین مرتبه اضطرار و انقطاع برخوردار هستند.

علامه در این مقام، از چرخه غفلت و بیداری آدمی و واسپس آن، تکرار غفلت‌ها و بیداری‌ها و از تذبذب انسان بین رهایی از اسباب و پابند شدن به آن یاد می‌کند. پیداست همواره گروه اندکی در مقام اضطرار تام اقامت دارند و چشم از اسباب برداشته‌اند، و بسیاری دیگر فقط در فشارها و شداید است که با اخلاص خدای مسبب‌الاسباب را می‌خوانند. علامه طباطبایی این داستان پُرنشیب و فراز را چنین روایت می‌کند:

وقتی سبب‌های موهوم از کار افتاد و گرفتاری‌ها روی آورد، و از اسباب قطع امید شد و شرك موهوم و شفیعیان خیالی همه به کناری رفتند، آن وقت آدمی می‌فهمد که جز خدا کسی برآورنده حاجت او و جوابگوی درخواستش نبوده، بنابراین دوباره به توحید فطری‌اش برمی‌گردد، و همه اسباب را از یاد می‌برد، و روی دل سوی خدای بنده‌نواز می‌کند و خدا هم گرفتاری‌اش را برطرف ساخته، حاجتش را بر می‌آورد، و در سایه آسایش می‌پروراند، تا جایی که رفته‌رفته خاطرش آسوده و شکمش سیر می‌شود، آنگاه دوباره به همان وضعی که داشت یعنی سبب‌پرستی و فراموشی خدا باز می‌گردد (طباطبایی، ج ۲، ص ۴۷). همه انسان‌ها رفع نیازشان را از او می‌خواهند هرچند رویشان به دیگران باشد. آدمی دنبال سبب تامی است که دعایش را اجابت کند، ولی مصداقاً خطا می‌کند؛ و چون هر دعاکننده‌ای دنبال رافع نیاز مطلق و اجابت قطعی است، در واقع خدا را می‌خواند، هرچند او را اشتباه بگیرد.

بایسته یادآوری است که اگر به استناد برخی دعا‌های مأثور، به اهل بیت(ع) توسل می‌جویم و درخواست خویش برای رفع نیازها را به آن پاکان عرضه می‌داریم(نک: مجلسی، ج ۵۳، ص ۲۷۵)، این موضوع با بیانات طرح شده در بالا منافاتی ندارد؛ زیرا توسل به ایشان با اخلاص متنافی نیست، و دعا کننده به دستور خداوند متعال آن ذوات مقدسه را در این ادعیه وسیله قرار می‌دهد(برای توضیح بیشتر نک: جوادی آملی، ج ۹، ص ۴۱۳).

پس باید دانست دعای دو دسته از داعیان مستجاب نخواهد شد؛ آنان که دعایشان از سر نیاز حقیقی اظهار نشده است و آنها که دست نیاز به درگاه اسباب و اوهام دراز کرده‌اند؛ در واقع این دو دسته فاقد چیزی هستند که در کریمه: "أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ"، به آن اشاره شده است.

در اینجا مطلب مهمی وجود دارد، و آن اینکه علامه جمله «إِذَا دَعَانِ» را قیدی توضیحی دانسته که مقیدش، یعنی فراز «دَعْوَةَ الدَّاعِ» را شرح می‌دهد و نکته‌ای افزون بر آن ندارد و تنها بیانگر این است که دعای داعی مخلص به‌طور قطع به اجابت می‌رسد(نک: طباطبایی، ج ۲، ص ۴۵) مراد علامه از نبود نکته‌ای افزون در این عبارت قرآنی، آن است که جمله «إِذَا دَعَانِ» برای بیان موضوع آمده است و شرطی که برای بیان تحقق موضوع بیاید، مفهوم(در مقابل منطوق) ندارد. براین اساس، خداوند نمی‌فرماید اگر کسی به درگاهم دعا نکرد و اظهارنیاز ننمود، پاسخش را نمی‌دهم، زیرا بدیهی است که اگر کسی غیر خدا را بخواند، لزومی ندارد خدا جواب او را بدهد، چنانکه دلیلی بر ضرورت عدم اجابت نیز وجود ندارد(نک: جوادی آملی، ج ۹، ص ۴۱۲). به بیان دیگر، از شرایط استجاب دعا، اخلاص در آن، و فقط خدا را خواندن است، زیرا در آیه مورد بحث فرمود: «إِذَا دَعَانِ» یعنی مرا بخواند، نه غیر مرا، و نه مرا و غیر مرا؛ یعنی خداوند فقط اجابت قسم اول را وعده داده و قسم دوم و سوم از حوزه وعده خدا خارج است، گرچه داخل در قلمرو وعید نیز نیست. بنابراین فقط قسم اول حتماً اجابت می‌شود و دو قسم دیگر چنین نیست، نه اینکه حتماً اجابت نمی‌شود(همان، ص ۴۱). بنابراین می‌توان درخصوص دعای مخلصان، به ضرورت و حتمیت اجابت حکم نمود، اما درباره دعای غیرمخلصان، نمی‌توان حکم به ضرورت و حتمیت عدم اجابت داد؛ چنین دعایی ممکن است اجابت بشود و یا نشود؛ این از آن روست که خداوند همگان را از فضل و توجه خود بهره‌مند می‌سازد: يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً(مفاتیح‌الجنان، دعای ماه‌رجب)

۶. پیوند قرب و اجابت

در تکمله بحث لازم است از نکته‌ای مهم یاد نماییم و آن اینکه، علت اجابت دعای بندگان از سوی خداوند، قرب او به داعی است. آیه مورد بحث (وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) گویای آن است که علت قرب الهی به بندگان این است که داعیان بنده و ملک طلق وی‌اند، و علت اجابت مطلق و بی‌قید و شرط دعای بندگان همان قرب خداوند به آنها است، و لازمه اطلاق اجابت دعا، مطلق بودن دعا است (طباطبایی، ص ۴۴). مفاد آیه مورد بحث، اثبات وصف قرب الهی قبل از اثبات فعل اجابت است. اصل دعا عبادت و عبادت مایه تقرب است و ظهور دعای سبحان به اسم مبارک قریب برای آن است که داعی را مظهر خود قرار داده و او را به خداوند نزدیک سازد؛ همچنین محتوای دعا، خواسته مشروعی است که با ظهور فعل اجابت خداوند به ثمر می‌نشیند (جوادی‌آملی، ج ۹، ص ۴۰۱). باید دانست قرب خداوند به بندگان، به معنای نزدیک بودن به علم و قدرت است؛ نه به مجاورت و مکان؛ زیرا مکان که آفریده اوست، از صفات امکانی و مادی است و خداوند از هرگونه صفت امکانی و مادی پیراسته است؛ در نتیجه عبارت فَاِنِّي قَرِيبٌ نه تنها بوی تجسیم نمی‌دهد، بلکه خود دلیل بر منزّه بودن پروردگار از مکان است، زیرا اگر خدا مکانی داشت، باید به همه مناجات‌کنندگان یکسان نزدیک نباشد و از اینکه به طور مطلق فرمود: نزدیکم، معلوم می‌شود مکانی ندارد (همان، ص ۳۹۶). علامه از فراز پایانی آیه ۶۱ سوره هود: اِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ، با عنایت به وصف قریب و مجیب، چنین نتیجه گرفته است که خداوند قائم به امر خلقت آدمی و تربیت او و تدبیر امر حیات او است و هیچ سببی از اسباب دست‌اندرکار عالم، استقلال از خود ندارد، بلکه دعای تعالی است که اسباب را به این سو و آن سو سوق می‌دهد و روانه می‌سازد؛ بنابراین، این خداست که بین انسان و نیازهایش و بین اسباب دخیل در آن نیازها حائل و واسطه است و وقتی چنین باشد، خود او به انسان‌ها نزدیک‌تر از اسباب خواهد بود؛ در نتیجه، وقتی او نزدیک‌تر از هر چیز به ما است، لزوماً اجابت‌کننده و پاسخگوی ما نیز خواهد بود (طباطبایی، ج ۱۰، ص ۴۶۳). وقتی از قرب دعای مجیب به بنده داعی سخن به میان می‌آید، بدیهی است برای اجابت دعا، قرب داعی به خداوند هم لازم است. برای رسیدن به این قرب، باید دعوت الهی برای پذیرش ایمان را پاسخ داد (آل‌عمران: ۱۹۳) و به مبانی پایه‌ای دین معتقد شد و به دستورهای اخلاقی، فقهی و حقوقی آن گردن نهاد.

نتیجه گیری

در میان ابعاد و جوانب مختلف مسأله دعا، موضوع اجابت نقشی غایی و محوری دارد. از دیگر سو، برای هر حادثی مادی که در هستی خود به خداوند استناد و نسبت دارد، مجرای مادی و طبیعی وجود دارد که فیض الهی از آن طریق به آن موجود می‌رسد. با این وجود، خداوند مقهور نظام اسباب و وسائط نیست و تمامی پیوندهای سببی بین موجودات مانند خود موجودات، ملک خدای تعالی است. این پیوندهای شبکه‌ای در نظام سببی نیز مطیع و منقاد پروردگار هستند. پرسشی که مطرح شد این بود که با وجود گزاره‌های قرآنی مبنی بر ترغیب بندگان به دعا و وعده اجابت خواسته آنان، چرا دعای داعیان همواره و بدون تخلف به اجابت نمی‌رسد؟ برای پاسخ به این سؤال تحلیل خاستگاه دعا و رویکرد انسان داعی ضروری است. علامه در واکاوی موضوع اجابت دعا، از دوگونه دعا یاد می‌کند: دعای فطری (قلبی) و دعای توهمی (زبانی) که هر یک خاستگاه و حکمی دارد. فطری بودن دعا، لایه معنایی عمیق‌تری دارد؛ و آن اینکه هرگاه دعا از سر نیاز حقیقی و نه نیازنمایی اظهار شود، اجابت خواهد شد. ولی در بسیاری موارد، اصل نیاز داعی، ریشه در حقیقت ندارد و اساساً نیاز او نیست ولی او آن را نیاز خود می‌پندارد. حقیقت دعا وقتی محقق می‌شود که نیایش‌کننده مصلحت حقیقی خود را طلب کند. دعایی که در آن نیایش‌گر مایه هلاکت خود را بخواهد، ظاهری است نه حقیقی. پس ملاک اجابت، زبان قال نیست، بلکه ملاک اجابت آن چیزی است که وجود و جان داعی آن را طلب می‌کند. یعنی خواست زبانی باید با طلب وجودی او و نیاز حقیقی‌اش تطابق داشته باشد. از سویی دیگر، آدمی نباید به زبان از خداوند درخواست کند، و در دل، همه امیدش به اسباب و یا امور وهمی باشد که به خیال او در زندگی‌اش مؤثرند. انسان تا وقتی روی از پرستش اسباب برتابد، و از نگاه استقلال به سبب‌ها نرهد، و به مؤثر حقیقی نگراید و کلید اجابت را در کف قدرت او نبیند، دعایش به هدف اجابت نمی‌نشیند. بنابراین هرگاه برای داعی مخلص، انقطاع از اسباب و وسائط حاصل شد، اجابت دعای او قطعی است، ولی اگر انقطاع نبود و توجه به اسباب در میان بود، اجابت منتفی است و یا اینکه حداکثر، امکان تحقق (و نه ضرورت تحقق) دارد. به تعبیر دیگر، درباره آنان نمی‌توان حکم به ضرورت و حتمیت عدم اجابت داد؛ چنین دعایی ممکن است اجابت بشود و یا نشود



منابع:

- قرآن کریم.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد (۱۴۰۷)، عدّه الداعی و نجاح الساعی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، قم: اسراء.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم.
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۹)، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: سید محمد باقر موسوی، قم: انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱)، مصباح المتهدّج و سلاح المتعبّد، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۸۸)، مفاتیح الجنان، قم: آیین دانش.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.